

دکتر عباس ماهیار \*

### مشایخ تفکره الاولیاء بشرحافی

ابونصر بشر بن حارث بن عبدالرحمن بن عطاء بن هلال بن ماهان بن عبدالله معروف به بشر حافی از زاهدان و عبادت پیشگان نورجال حدیث قرن دوم و اوایل قرن سوم هجری است. جدبزرگ او عبدالله که گفته اند یغفور یا یغیور نام داشت بدست امیرالمومنین علی بن ابی طالب (ع) اسلام آورد. به گفته خطیب بغدادی و دیگران<sup>۱</sup> در سال ۱۵۰ هجری در قریه، "بگرد"<sup>۲</sup> یا "مابرسام"<sup>۳</sup> یا "گردآواد"<sup>۴</sup> از قزاقی مرو به دنیا آمد.

ابن خلکان خاندان او را از روسا و کتاب یاد کرده است. ظاهراً مراد از کاتبان طبقه دبیران است که در آن روزگار در دربار می زیستند و صاحب مقام و منزلتی خاص بودند و در فراخی نعمت بسر می بردند آن یاران وزیر و محرم اسرار دربار بودند.

بغداد در آن روزگار آن جایگاه تحقق آرزوهای کسانی بود که دل به دنیا و یا آخرت بسته بودند چو پندگاران دنیا و جاه و نعمت و منصب و طالبان علم و حدیث و تفسیر و فقه همه روی به کعبه، آمال بغداد می آوردند. بشر نیز از مروری به

---

\* عضو هیات علمی دانشگاه تربیت معلم تهران

بغدا تا ورود در آنجا علوم دینی و حدیث آموخت و سپس معلم و مرشد شد. از قرن دوم به بعد بغداد مرکز عالمان علوم دینی بود. و علمای ویژه به جمع آوری حدیث می پرداختند و گفته اند در مسند سفیان ثوری سیصد هزار حدیث نقل شده بود و با این حال او می گفت من یک دهم محفوظات خود از حدیث را در این کتاب آورده ام. و مسند ما را حمد حنبل نیز یکی از این کتاب های پر حجم است که نیازی به معرفی ندارد.

علوم دیگر نظیر فقه و علوم قرآنی و از قرن سوم فلسفه و کلام نیز از رونقی بسزای برخوردار بود و در مجالس بزرگان صوفیه ادیبان و فلاسفه و متکلمان و فقیهان و مفسران حاضر می شدند. بشر در بغداد از احترام ویژه ای برخوردار شد به گونه ای که گفته اند نام او همانند نام پیامبری بر زبانها جاری می شد. روزی از او پرسیدند که چگونه بدین مقام رسیدی، بشر احرار از این مقام را از فضل خدا یاد کرد و گفت: من مردی عیار بودم روزی در راه کاغذی دیدم که زیر پای مردمان افتاده بود و لوگد مال می شد آن را برداشتم و نام "الله" بر آن دیدم بوی خوش خریدم و آن را معطر گردانیدم و بوسیدم و بردیده مالیدم و به تعظیم تمام در جایی نهادم. آن شب گوینده ای در خواب به من گفت: نام من به غالیه معطر گردانیدی نام تو در دنیا و آخرت معطر گردانم.<sup>۵</sup> فریدالدین عطار در این باب گوید:

دردی مست اما جانش صافی	دراول روز می شد بشر حافی
بر آن کاغذ نوشته نام "الله"	مگریک پاره کاغذ یافت در راه
بدا دوشک بستد انیت سودش	ز عالم جز جوی حاصل نبودش
به مشک خود معطر کرد و خوشبوی	شبانگه نام حق آن مرد حق جوی
که کردند به سوی او خطابی	در آن شب دید وقت صبح خوابی
به حرمت کرده هم خوشبوی و هم پاک	که ای برداشته نام من از خاک
همت پاک و همت خوشبوی کردیم	ترا مرد حقیقت جوی کردیم

عنوان حافی (= پابرهنه) برای او از رعایت ادب در برخورد با بساط حق تعالی پیش آمده است. اشاره، مولف اسرار التوحید در این باب چنین است: گفت: حق سبحانه و تعالی می گوید: "والله جعل لكم الارض بساطا" (نوح ۱۹/۷۱) زمین بساط حق تعالی است و بر بساط پادشاهان با کفش رفتن ادب نیست همه عمر پای پرهنه رفت و بدان جهت حافی لقب یافت. "بشرا زراویان حدیث است و به جماع محدثان محدثی ثقه است. خطیب بغدادی عالمانی را که بشرا زانان استماع حدیث کرده و نیز زراویانی را که از او روایت حدیث کرده اند بر شمرده و او را کثیر الحدیث یا در کرده و پاره ای از احادیث او را نقل کرده است. اما او پس از مدتی نقل حدیث را کنار گذاشت. غزالی و دیگران<sup>۶</sup> گفته اند که چون بشرا در نقل حدیث احساس شهوت محدثی کردند نزدیکه بیست زنبیل و کتابدان حدیث را در زیر خاک مدفون ساخت و در جوا بکسی که پرسید چرا نقل حدیث نمی کنی؟ گفت: امروزه حدیث یکی از راه های طلب دنیا و طلب لذت است و من نمی دانم راوی حدیث چگونه سلامت می جهد و من از خدای تعالی می خواهم که همه آنها را از دل من بیرون برد و گفت: از آن روایت نمی کنم که در خود شهوت خاموشی نمی بینم اگر آرزوی روایت از من دور شود روایت خواهم کرد.

پس از ترک نقل حدیث روزگار شوریده حالی او آغاز شد و مجالس او از نقل حدیث خالی ماند با این حال عالمان بزرگ با زهم در مجلس او حاضر می شدند. بشرا از اقامت در بغداد ناراضی بود و به قول غزالی عبادت در بغداد را نظیر عبادت در میرزمی شمرد و می گفت: برای اقامت در بغداد به من اقتدا کنید هر که خواهد از بغداد بیرون آید گو بیرون آی<sup>۷</sup>.

یکی از نکات شایان توجه زندگی بشرا اختیار نکردن همسر است او مجرد زندگی کرد و بر سنت رسول الله (ص) یعنی نکاح پشت کرد. غزالی می گوید که او گفت: "ما نفع من از نکاح قول حق تعالی است (ولهن مثل الذی علیهن) (بقره ۲/۲۲۸) حق زنان بر مردان همچنان است که حق مردان بر زنان و نیز چنین گفتی که: اگر ما کیانی عیال من باشد ترسم که جلادی شوم".<sup>۸</sup> عزالدین محمود کاشانی و دیگران داستان زیر را از او نقل کرده اند که "بشرا حارث را گفتند: مردم در حق تو سخن ها

می‌گویند. پرسید که چه می‌گویند؟ گفتند: می‌گویند سنت نکاح ترک کرده‌ای. گفت: ایشان را بگوئید که من هنوز به فرض مشغولم و به سنت نمی‌پردازم.<sup>۹</sup>

او در زندگی خود بیشتر به خواهرش اتکاء داشته است و به روایت ابن خلکان می‌گفت: من ورع را از خواهر خود آموختم چه اطعامی را که بتوان برای یکی از مردمان حقی در آن تصور کرد به دهان نمی‌برد. مورخان در خانواده او از سه خواهر یاد کرده اند که هر سه در شمار زنان پارسا بوده اند و ظاهراً<sup>۱۰</sup> خواهر بزرگ او پیش از بشر در گذشته و او را به سوگ خود نشانده است و این ماتم برای او سخت جانگناه بوده است که گفته: چون بنده در خدمت خدای تعالی تقصیر کند خدای عزوجل مونس او را از وی سلب فرماید و این خواهر من مونس من در این دنیا بود.<sup>۱۰</sup>

و داستانی از ورع خواهر دیگر او را میبیدی<sup>۱۱</sup> و دیگران چنین نقل کرده اند: نقل است روزی ضعیفه<sup>۱۱</sup> ای پیش امام احمد حنبل آمد و گفت: تابستان بر بام پنبه می‌ریسم به روشنایی مشعله، سلطان و کسان خلیفه که می‌گذرند به روشنایی چیزی رشته می‌شود. رو بود؟ یا نه؟ گفت: تو کیستی که از این جنس سخنت را من گرفته است؟ گفت: من خواهر بشر بن حارثم. احمد زار بگریست و گفت: چنین تفوی از خاندان او بیرون آید. پس گفت: روان بود زینهار گوش دار تا آب صافی نوتیره نشود و اقتدا بدان مقتدای پاک کن - برادر خود - تا چنان شوی که اگر خواهی در مشعله، ایشان دو کوبی دست ترا طاعت ندارد. برادرت چنان بود که هر که دست به طعامی با شبهت دراز کردی دست او را طاعت نداشتی.<sup>۱۲</sup>

معاصران بشر بن حارث:

۱- ابو عبد الله مالک بن انس بن مالک اصبحی حمیری (۹۳-۱۷۹ ه.ق)  
 اما مدینه و پیشوای مذهب مالکی یکی از چهار مذهب اهل سنت و جماعت است و کتاب "الموطا"<sup>۱۱</sup> و در حدیث معروف است او در مدینه به دنیا آمد و هم در آنجا درگذشت. خطیب بغداد می‌گوید که بشر بن حارث برای استماع حدیث در مجلس مالک حضور می‌یافت.

۲- ابو مسعود معافی بن محمد بن عمران زدی موصلی از محدثان سده ۴ هجری وی محدثی مورد اعتماد بوده است. او برای جمع آوری حدیث به جاهای دور و

نزدیک سفر کرد. سفیان ثوری او را "یا قوته العلماء" می نامید. ابومسعود در سال ۱۸۶ یا ۱۸۴ هـ ق در گذشته است. داستان هایی از ملاقات های بشر با او در کتب مختلف یاد شده است از جمله قشری گوید: "بشرحافی به خانه معافی بن عمران شد و در بزد گفتند کیست؟ گفت: بشرحافی. دخترکی از آن خانه آواز دادا گریه دودانگ نعلینی خریدی نام پای برهنگی از نوشدی به بودی".<sup>۱۳</sup>

۲- ابوعلی فضیل بن عیاض بن مسعود تمیمی یربوعی از مشاهیر عرفای قرن دوم هجری. او در سال ۱۰۵ در سمرقند به دنیا آمد فضیل از بزرگان عباد و صلحا است و از محدثان موردا اعتماد. اصلش از کوفه است لیکن در سمرقند به دنیا آمد و در مکه سکنی گزید و در همان جا در سال ۱۸۷ هـ ق درگذشت. همه آنان که برای بشر بن حارث شرح احوال نوشته اند صحبت او با فضیل بن عیاض را متذکر شده اند.

۴- ابو عمرو عیسی بن یونس بن ابی اسحاق سبیبی همدانی کوفی از محدثان بنام سده. دوم هجری، وی از کوفه به سرحدات شام افتاد و در آنجا سکنی گزید بعدها به بغداد آمد و به روایت حدیث پرداخت عیسی بن یونس در سال ۱۹۱ یا ۱۸۷ در گذشته است. بشر بن حارث برای استماع حدیث نزد وی می رفته است و ابو عبد الرحمن سلمی در این باب اشارتی دارد که بشر بن حارث گفت پای پیاده نزد عیسی بن یونس رفتم. نزدیکم ساخت و گرامیم داشت و از انگیزه رفتنم پرسید. گفتم دیدار و نگریستن در تو آرزویم بود گفت: "لا بد سئوالی داری، بپرس از او در باب حدیث سئوال کردم...".<sup>۱۴</sup>

۵- ابونصر فتح بن محمد بن وشاح زدی معروف به فتح موصلی از مشایخ بزرگ موصل در قرن دوم و اوایل قرن سوم فتح در سال ۲۲۰ هـ ق در گذشته است. غزالی و دیگران<sup>۱۵</sup> داستان دیدار بشر و فتح را به گونه ای جالب توجه نقل کرده اند.

غزالی گوید: "حسین مغزالی از مریدان بشر بود گفت: روزی مردی که پل نزدیک بشر آمد. بشر یک کف سیم فرامان داد که بدین طعام بخر هر چه خوشتر و نیکوتر و هرگز این نشنیده بودم از وی، طعام بیاوردم، با وی بخورد. و هرگز ندیده بودم که با کسی چیزی خورده باشد. چون بخوردند بسیار طعام بماند. آن مرد همه فرا گرفت و برداشت و بر رفت و مرا عجباً مد که بی دستوری چنین کرد بشر گفت: عجب

آمدترا؟ گفتیم: آری. گفت: این فتح موصلی بودا مروزا موصل به زیارت ما آمده است. طعام برگرفت تا ما را ببازمود که چون توکل درست شد ادخار زیان ندارد".  
 ۶- امام ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل (۱۶۴-۲۴۱ ه. ق.) وی مؤسس مذهب حنبلی و یکی از ائمه چهارگانه اهل سنت است، ما ما حمد عرب شیبانی مروزی الاصل بود و پدرش والی سرخس. او خود در بغداد به دنیا آمد و همانجا نشأت یافت و هم در بغداد درگذشت. امام احمد در طلب حدیث و فقه در عراق و شام و حجاز و یمن و بسیاری از بلاد سفر کرده مدتی نیز نزد امام شافعی تلمذ کرد. حاصل مسافرت‌های او و جمع‌آوری حدیث در این مسافرت‌ها کتاب مشهور "مسند" است. امام احمد درباره بشر اعتقاد خاص داشت که در صفحات آینده مورد بحث واقع شده است.

۷- علی بن خشرم بن عبدالرحمن بن عطاء پسر عم بشر. عطار در تذکره الاولیاء گفته است که وی مرید خال خود علی بن خشرم بود که این گفته خالی از تسامحی نیست چه خطیب بغدادی در شرح حوال عبدالرحمن پسر علی بن خشرم منسب او را چنین نقل می‌کند: عبدالرحمن بن علی بن خشرم بن عبدالرحمن بن عطاء... و از این نسبت نام معلوم می‌شود که حارث و خشرم برادر بریده اند و علی پسر عم بشر است نه خال و. نکته دیگری که شایان توجه است این که بشر، مرید علی بن خشرم نبوده است به جهت آن که ابو نعیم نامه‌ای از بشر بن حارث به علی بن خشرم را در حلیه الاولیاء نقل کرده است که در آن بشر، علی را به تقوی و لازم گرفتن امر الهی توصیه کرده است و البته شهرت و سرشناسی را مصیبتی یاد کرده است و او را از مردم روزگار بر حذر داشته و سرتاسر این نامه از نهی بر طریق استعلا حکایت می‌کند. ناگفته پیداست که هرگز هیچ مریدی چنین توصیه‌هایی به مراد خود نمی‌توانست کرد.

۸- ابو محفوظ معروف بن فیروزان مشتهر به معروف کرخی. او در زهد و صلاح و عبادت معروف و مشهور بود اما حمد حنبل و را عالمی کامل شمرده است و دیگر بزرگان او را مستجاب الدعوه و صاحب کرامات یاد کرده‌اند. معروف در سال ۲۵۵ ه. ق درگذشت. داستان‌هایی از ملاقات‌های او با بشر و ارادت بشر به معروف در کتاب‌های مختلف یاد شده است.

۱۰ و ۹ - ابوالحسن محمد و ابوالحسن احمد فرزندان محمد بن عیسی ابوالورد احمد کوچکتر از محمد بوده ما پیش از محمد در گذشته هر دو فیض مصاحبت بشر بن حارث را یافته اند. محمد به جهت گندم گون بودنش به حبشی معروف بوده است و در سال ۲۶۲ و یا ۲۶۳ در گذشته است.

۱۱ - یحیی الجلاء پدر صوفی معروف ابو عبد الله محمد بن یحیی معروف به ابن جلاء، او را بنده ای صالح و متدین گفته اند و در تسمیه او به "جلاء" گفته اند که بر مردم سخن می گفت و دل آن را صیقل می داد به "جلاء" مشهور شده بود. مولفان در شرح احوال بشر جافی داستان بی شرح زیر نقل کرده اند:

ابو عبد الله بن الجلاء گوید: ذوالنون مصری را دیدم و او را اشارت بود و بشر را دیدم و او را عرض بود و او را گفتند: توبه کدام مایل تری؟ گفت: به بشر الحارث که اسناد ما است.<sup>۲۲</sup> این داستان با توجه به تاریخ درگذشت ابن جلاء در سال ۳۵۶ هـ.ق نمی تواند درست باشد و باید آن را به یحیی پدر ابن جلاء نسبت داد خطیب نیز در تاریخ بغداد اشارتی بدین نکته کرده است.

۱۲ - ابو حمزه محمد بن ابراهیم صوفی از علمای قرن سوم هجری. وی از مشایخ بزرگ بغداد و عالم به قرائت قرآن است که با احمد بن حنبل و بشر بن حارث مجالست داشته و او را اسناد بغدادیان گفته اند و نخستین کسی است که در باب اسرار تصوف سخن گفته است. ابو حمزه در سال ۲۶۹ هـ.ق در گذشته است.

۱۳ - ابواسحاق ابراهیم بن اسحاق بن ابراهیم بن بشر بن عبدالله معروف به ابراهیم حربی از علمای سده سوم هجری، وی در سال ۱۹۸ به دنیا آمد و در سال ۲۸۵ هـ.ق درگذشت. ابواسحاق عالم به علوم فقهی و حافظ حدیث و جمع کننده لغت و دارای تالیفات بسیار است و پنجاه سال در جمع آوری لغت کوشیده است. ابراهیم حربی در نوجوانی به حضور بشر رسیده است.

۱۴ - ابوسعید محمد بن عیسی خراز بغدادی صوفی از عالمان سده سوم هجری، ابوسعید از رویان حدیث است و از مشهوران به ورع و مراقبه و مجاهده، ابوبکر طرسوسی او را "قمر الصوفیه" می نامید. وی در سال ۲۷۹ هـ.ق در گذشته است. ابو عبد الرحمن سلمی در شرح احوال او از مصاحبت او با بشر بن حارث سخن گفته است.<sup>۲۳</sup>

**وفات بشر:**

همه، مولفان وفات او را در روز دهم محرم یاریبیع الاول سال ۲۲۷ هـ.ق نوشته اند. جنازه، او با شکوه تمام به گورستان منتقل شد و در تشییع جنازه، او جماعت کثیری شرکت کردند انتقال جنازه از بعد از نماز صبح آغاز شد و تا پاسی از شب ادامه داشت. با توجه به این که درگذشت او در تابستان اتفاق افتاد کثرت اجتماع مردم برای تدفین او از دلایل بزرگی مقام او تواند بود خطیب می گوید:

در تشییع او ابونصر تمار و علی مدینی را دیدند که بانگ برآورده بودند که به خداین شرف دنیا پیش از شرف آخرت اوست.

مقبره، او زیارتگاه مردم بوده است و بنا بر تعلیفه ای که در کتاب مرصاد العباد آمده است پس از نیمه، اول قرن دوازدهم هجری نیز برپا بوده است.<sup>۲۴</sup>

**بشر در خواب دیگران:**

به جهت اشتیاق مریدان برای کسب آگاهی از سرنوشت مراد و مرشد خود معمولاً پس از وفات مشایخ کسانی آنان را به خواب می دیدند و از سرنوشت آنان سؤال می کردند و این بزرگان به پرسش های آنان پاسخ می دادند. بنا به روایت مولفان چندین تن بشرین حارث را در خواب دیده اند و از سرنوشت او جو یا شده اند و در مقام پاسخگویی برآمده است. و همه، پاسخ ها حکایت از رحمت و آمرزش داشته است، بعضی ها شمول رحمت الهی در حق وی را به ترس بیش از حد از حق تعالی نسبت داده اند. قشیری و دیگران<sup>۲۵</sup> گفته اند که بشر حافی را به خواب دیدند، گفتند: خدای تعالی با توجه کرد؟ گفت: رحمت کرد و بیا مرزید و مرا گفت: ای بشر شرم نداشتی که بدان صعوبی از من می ترسیدی؟ و غزالی در داستان از زبان بشر نقل کرده است که او به دیدار حق تعالی نایل آمده است. می گوید: "بشر حافی را به خواب دیدند و او گفتند: ابونصر تمار را و عبدالوهاب و راق را حال چگونه است؟ گفت: این ساعت ایشان را در بهشت بگذارم، طعام بهشت می خورند گفتند: و توجه؟ گفت: خدای تعالی دانست که مراد طعام و شراب رغبتی نیست مراد دیدار



خویش کرامت کرد<sup>۲۶</sup>. و جماعتی دیگر انگیزه بهشتی شدنش را مهون تحمل گرسنگی ها و تشنگی های او در این دنیا دانسته اند. مولف شرح تعرف داستانی بدین مضمون نقل کرده است که: روزی فقیری در خواب دید که عرصا ت فیا مت برپا شده است و او را به بهشت در آورده اند. مردی را دیدنشسته و دو فرشته بر بالای سرا و ایستاده اند یکی او را طعام می داد و دیگری شراب می گفتند بخور و بنوش ای که به جهت خدا ترسی نخوردی و نیا شامیدی. فقیر پرسید که این کیست؟ گفتند: بشر حافی است که دنیا را به گرسنگی و تشنگی گذرانیده است و اینک در بهشت از نعمت های جاویدان برخوردار گشته<sup>۲۷</sup>. قشیری در جای دیگر از کتاب خود سترا و را انگیزه مرحبای ربانی یاد کرده است و گفته: "بشر حافی را به خواب دیدند گفتند: خدای بانو چه کرد؟ گفت: چون خدای را عز و علا دیدم مرا گفتم: مرحبا یا بشر آن روز که ترا اجل رسیده هیچ کس نبود بر همه روی زمین دوست بر من از تو<sup>۲۸</sup> و قصه های دیگری نیز در حلیته الاولیاء و رساله قشیریه و احیاء علوم الدین در این باب نقل شده است<sup>۲۹</sup>.

**اعتقاد دیگران در باب بشر:**

۱- امام احمد حنبل را در حق بشر ارادت تمام بود و به دیدار او بسیار می رفت. شاگردانش می گفتند تو عالمی در حدیث و فقه و اجتهاد و در انواع علوم نظیرنداری، هر ساعت پیشش شوریده ای می روی. احمد می گفت: آری این همه علوم که شما بر من دیدم بهتر از اومی دانم اما او خدای عزوجل را بهتر از من می شناسد. عطار این داستان را چنین به نظم آورده است:

شرح فضل او بیرون از حصر بود	احمد حنبل امام عصر بود
زود پیش بشر حافی آمدی	چون زدرس و علم فارغ صافی آمدی
در ملامت کردنش بشتافتی	گر کسی در پیش بشرش یافتی
از توداناترنخیزد آدمی	گفتی آخر تو امام عالمی
پیش این سرپا برهنه می روی	هر چه می گویند مردم نشنوی
گوی بر دم در احادیث و سنن	احمد حنبل چنین گفتی که من
او خدا را به زمن داند ولیک	علم من به زو بدانم نیک

- خطیب بغدادی گوید: «محمد بن حنبل و را چهارم هفت ابدال می‌شمرد. بشر نیز بنا به گفته غزالی احمد حنبل را با سه فضیلت بر خویشتن ترجیح می‌داد. و می‌گفت: «احمد حنبل را سه فضیلت است که مرا نیست، یکی آن که وی طلب حلال کند برای خویش و برای عیال و من تنها برای خود طلب کنم دوم آن که در نکاح توسع نموده است و من از آن احتراز نموده‌ام و سوم آن که او مقتدای عام است»<sup>۳۰</sup>.
- ۲- ابو عبد الرحمن سلمی نقل کرده است که یحیی بن اکثم گفت: مامون الرشید خلیفه عباسی (۱۹۸-۲۱۸ ه.ق) به من گفت که در این سامان کسی جز بشر بن حارث نمانده است که از او حیا کنیم.<sup>۳۱</sup>
- ۳- ابوبکر خطیب بغدادی او را در زهد برای اهل روزگار بر ترمی دانود می‌گوید که او به وفور عقل و انواع فضل و حسن طریقت و استقامت در مذهب و به دور افکندن زوایدیگانه عصر بود.<sup>۳۲</sup>
- ۴- بنا به گفته بغدادی عبدالله بن احمد (پسر امام احمد حنبل) وقتی خبر مرگ بشر بن حارث را شنید او را در میان امت اسلامی بی نظیر یاد کرد.<sup>۳۳</sup>
- ۵- ابراهیم حربی گفت: بشر از فرق سر تا قدم مملو از عقل بود و نیز گفت اگر عقل او را در میان مردم بغداد قسمت می‌کردند همه مردم بغداد عاقل می‌شدند و در عقل و انصاف پییدانمی‌شد.<sup>۳۳</sup>
- ۶- محمد بن صلت گفت: نام او در میان مردم گویی نام پیغامبری بود.
- ۷- داستان ورع او را یحیی جلا و معروف کرخی ستوده‌اند.
- ۸- عبدالوهاب گفت: زاهد تراز معروف و متواضع تراز و کیع و با قدرت تر از بشر بن حارث در ترک شهوت ندیدم.<sup>۳۴</sup>

### تصوف او:

بشر بن حارث از صوفیان طبقه اولی است و غالباً این طبقه را اهل معاملات گفته‌اند چنانکه مولف شرح تعرف گوید: «ما بشر بن الحارث از اهل معاملات بود و شمار گرسنگان و برهنگان بود.<sup>۳۵</sup> مخلصان در عمل و طاعت را که به امید پاداش و جزا طاعت و عمل عرضه می‌دارند و یا از ترس عقاب اخروی عبادت

می‌ورزند و ظاهر شرع را سخت رعایت می‌کنند اهل معاملات گویند. این مردان خدا معتقدند که عمل آدمی باید خالص باشد و بیرون از آفات و می‌گویند عمل خالص آن است که فرشته نداند تا بنویسد و شیطان نبیند تا فساد کند و نفس نبیند تا عجب آرد.

فکر و عمل بشرین حارث خالص است و در درون او صافی و به همین جهت صوفی را چنین تعریف می‌کند: "صوفی کسی است که دل خویش برای خدای عز و جل صافی کرده باشد".<sup>۳۶</sup> و به قول خواجه عبدالله انصاری او مست در علم ظاهر و حدیث و زهد و ورع است.<sup>۳۷</sup> توجه به علم ظاهر او را تابع سنت می‌کند. مولفان شرح احوال او، او را عالم به اصول و فروع یاد کرده‌اند. قشیری و دیگران گفته‌اند: بشرحافی گفت: روزی رسول اکرم (ص) را در خواب دیدم گفت: ای بشرمی دانی که خدای تعالی چرا ترا از قرآن تو بزرگتر گردانید؟ گفتم نه یا رسول الله. فرمود: به جهت آن که متابعت کردی سنت را، حرمت داشتی نیکان را و نصیحت کردی برادران را و یاران او اهل بیت مرادوست داشتی.<sup>۳۸</sup>

خداترسی بشرحافی را محتاط می‌گردانید و او را به سوی ورع سوق می‌داد. تعریف او از ورع چنین است: "ورع آن بود که از شبها تا پاک بیرون آیی و محاسبه نفس در هر طرفه العین پیش گیری".<sup>۳۹</sup>

بشردر ورع زبانزد خاص و عام است. غزالی گوید: "معروف کرخی را طعام خوش بردندی بخوردی و بشرحافی بنخوردی از معروف این حال سوال کردند گفت: برادر من بشرحافی را ورع فرو گرفته است".<sup>۴۰</sup> احتیاط بشرتاً بدان حد بود که هرگز از جویی که توسط سلاطین کننده شده بود آب نمی‌خورد. بشر به ورع در خلوت نیز فکر می‌کرد و آن را یکی از سخت‌ترین کارها می‌دانست و می‌گفت: سخت‌ترین کارها سه چیز است: به وقت دست‌تنگی سخاوت کردن، ورع اندر خلوت، و سخن حق گفتن پیش کسی که از او ترس و امید می‌داری.<sup>۴۱</sup> در ورع بشرین حارث مبالغه تا آنجا پیش رفته است که گفته‌اند اگر طعامی شبها آلود پیش او می‌نهادند دست او به سوی طعام دراز نمی‌شد. قشیری گوید: "بشرحافی را به دعوتی خواندند طعام پیش او نهادند خواهی که دست دراز کنند دست وی فرمان نبردباری چند چنان کرد. مردی

که آن عادت و دانست گفت: دست‌وی فراطعامی که اندر وی شبهت بود نرسد و فرمان نبردویی نیاز بود. صاحب این دعوت از خواندن او شرم داشت<sup>۴۲</sup>. بشرا شدت احتیاط از مرک‌نیز می‌ترسید. میبیدی گوید: "بشربه وقت رفتن کریستن‌وزاری گرفت، گفتند یا ابنصر مگر زندگی را دوست می‌داری؟ و مرک را کراهیت؟ گفت: نه و لکن بر خدای رسیدن کاری بزرگ است و سهمگین"<sup>۴۳</sup>.

همه<sup>۴۴</sup> مردان میدان ورع دوسندار فخرندوبی توجه به دنیا و دنیا‌داری و ترجیح‌دهنده، درویشی بر توانگری و سهم‌بشرحافی در این باب ظاهراً<sup>۴۵</sup> بیش از دیگران بوده است. غزالی گوید: "و چنین گویند هیچ کس از دنیا بیرون نشد چنانکه آمده بود مگر بشرحافی. اندر وقت جان‌کندن سائلی اندر آمد چیزی خواست هیچ چیز نداشت مگر پیراهنی، برکشید و به وی داد و جامه عاریت خواست و فرمان یافت"<sup>۴۶</sup>. بشرسخت پای بن‌آیین درویشی بود و درویشان را به سه گروه تقسیم می‌کرد می‌گفت: ایشان بر سه درجه اند: یکی آنان که نخواهند و اگر دهند نستانند و این قوم بارو حانیون در علیین باشند و دوم آنان که خواهند و اگر دهند بستانند و این قوم با مقربان در فردوس باشند و سوم آنان که خواهند ولی به ضرورت خواهند و این قوم اصحاب الیمین باشند<sup>۴۷</sup>. و خود در زمره دسته اول بود زیرا که گروهی از شام پیش او آمدند و از او خواستند تا با ایشان همراهی کند بشرگفت به سه شرط با شما همراهی می‌کنم یکی آن که هیچ برنگیریم و از کس هیچ نخواهیم و اگر بدهند قبول نکنیم گفتند و شرط اول را می‌پذیریم اما شرط سوم را نمی‌توانیم پذیرفت. بشرگفت: پس شما به زادحاجیان توکل کرده‌اید<sup>۴۸</sup> و پیوسته مریدان خود را به میانه روی در نفقه فرامی‌خواند می‌گفت: اگر شب را در گرسنگی روز کردید در حالی که مالی هم دارید در نزد من محبوب تر از آن است که مالی نداشته باشید و شب را در حال سیری به روز برسانید<sup>۴۹</sup>. بشرعبادت فقیران را بر عبادت توانگران ترجیح می‌داد و عبادت توانگران را مانند کلزار بر سر مزبله ای یا دمی کرد و عبادت درویش را مانند عقد جواهری برگردن خوبویی<sup>۴۸</sup>. او معتقد بود اگر مردی بریک درم مالک باشد و آن را به حامی بدهد تا گرما به برای وی خالی کند دلیل نهایت عفت اوست<sup>۴۹</sup>. وقتی توانگری در باب حج با او به

مشاوره می نشست پیش نهاد می کرد که آن دینار و درهم ها را به معیلان و وام داران و یتیمان بدهد. غزالی می گوید: "یکی بابشرحافی مشاورت کرد و دوهزار درم دارم از حلال به حج خواهم شدوی گفت: به تما شاهی شوی یا برای رضای حق تعالی؟ گفت: برای رضای حق تعالی. گفت: برو به وامداران و یتیمان و صاحب عیالان ده که آن را حت که بدان مسلمانان رسانی از صد حج فاضل ترا ست پس از حج سلام پس گفت: رغبت حج بیشتر همی بینم اندر خویشتن. گفت: از آن که این وجه نه از وجه به دست آورده ای تا به نا وجه خروج نکنی نفس فرار نکیرد" ۵۰ و در باره منمول نیکوکاری که در گذشته بود گفت: دنیا را جمع کرد و به آخرت رفت و نفس خود ضایع گردانید. گفتند که او چنین و چنین می کرد و انواع نیکی های او یاد کردند گفت: با جمع دنیا این به چه کار آید و چه سود دارد؟ ۵۱ بشر معتمد بود که توانگران باید بیشتر به اطعام درویشان و تفقدها نان بپردازند با خیزی در این باره گفته است: "بشربن الحارث را - قدس الله روحه - گفتند که: فلان توانگر دائم روزه می دارد. گفت: مسکین حال و کار خود را گذاشته است و در حال و کار دیگران در آمده. کار و حال او آن است که گرسنگان را طعام دهد و برهنگان را بپوشاند و با محتاجان مواسا کند و او را این اعمال فاضلتر از صیام کل دهر" ۵۲ توجه به درویشان و مواسا با ایشان و دوری از توانگران ظاهرا "متاثر از توصیه امیرالمومنین علی علیه السلام است که به خواب ببشرد آمد. بشر گفت: شبی مرتضی را علیه السلام به خواب دیدم گفتم یا امیرالمومنین مرا پندی ده. گفت: چه نیکوست شفقت توانگران به درویشان برای طلب ثواب رحمانی و از آن نیکوتر تکبر درویشان بر توانگران و اعتماد بر کرم آفریدگار جهان. ۵۳ بشر دوسندار درویشان بود و همواره به یادایشان و داستان زیرگواه صادق این مدعا. " کسی گوید: اندر نزدیک بشربن الحارث رسیدم روزی، سرمای بود سخت، او را دیدم برهنه و می لرزید. گفتم یا بانصر مردمان اندر جامه زیادت کنند در این سرما و توجه بر کشیده ای. گفت: درویشان را یاد کردم و آن سخنی که برایشان است و مال نداشتم که با ایشان مواسا کنم خواستم که به تن باری موافقت کنم با ایشان اندر این سرما" ۵۴

بشر حافی به میل و رغبت خود و به جهت بی ارزش شمردن تعلقات دنیا و یاز دنیا اعراض کرد و از علائق دنیا و ی دوری گزید و معنی زهد در اصطلاحات صوفیان همین است و همواره بانفس خود در مبارزه بود و به خوردنی ها و آشامیدنی ها روی خوش نشان نمی داد. بونصر تمار گفت: "شبی بشر حافی به خانه آمد. گفتم: الحمد لله که خدای تعالی ترا به خانه آمد. من آوردم که مراد را خانه پنبه آورده بودند از خراسان از وجهی حلال و اهل خانه برشتند و بفر و ختنند و از بهای آن گوشت خریدند. امشب به هم روزه کشاییم. بشر گفت: اگر نزدیک کس طعام خورد می اینجا خورد می. پس گفت: چندین سال است تا مرا آرزوی بادنجان می کند هنوز اتفاق نیفتاده. گفتم: در این دیدک بادنجان است حلالی، گفت: صبر کن تا دوستی بادنجان مراد درست شود آن گاه می خورم" <sup>۵۵</sup> و نیز گفته اند که چند سال با قلی آرزویش بود و نخورد. <sup>۵۶</sup> و ابو عبد الرحمن سلمی نقل کرده است که مدت چهل سال آرزوی بریان در دل داشت و بهای آن به دست نیا مدو با خرزی گفته است: "در بازار بشر بن الحارث را دیدند پیر سیدند چه می کنی؟ فرمود که چندین سال است تا نفس از من خیار می طلبد و به او نداده ام این زمان به این راضی شده است که خیار را به نظر ببیند نفس را از این منع نکردم و به او رسانیدم" <sup>۵۸</sup> و غزالی نیز نقل کرده است که "مادرش رطبی بدو داده گفت: به حق من بر تو که این را تناول کنی و او آن را کاره بود پس بخورد آن گاه بر بام رفت و آن را از گلوبرا آورد آن بدان کرد تا هم رضای او طلبیده باشد و هم معده را نگاه داشته باشد" <sup>۵۹</sup> و سرانجام بشر در باب زهد معتقد بود که باید دل از همه چیز پرداخت تا دل جایگاه جلوس سلطان زهد گردد و می گفت: "زهد ملک است که قرار نگیرد جز در دلی خالی" <sup>۶۰</sup>

ورع و زهد بشر حافی را به انزوا و گوشه نشینی و امی داشت او کناره گیری از مردم و عزلت را فاضل ترا مخالطت با مردم می دانست از او پرسیدند به کدام چیز بدین منزلت و مقام رسیدی؟ گفت: از خدای خواستمی که حال من مستور دارد و کار من پوشیده گرداند. <sup>۶۱</sup> و نیز گفت آن که دوست می دارد که مردمان او را بشناسند حلاوت آخرت را در نمی یابد. <sup>۶۲</sup> و گفته اند کراهت او از بیماری به جهت عبادت کنندگان بود و همواره آرزوی بیماری بی عبادت کننده داشت. <sup>۶۳</sup> نقل شده

است که او پیغمبر می برای معروف کرخی فرستاد و به دوستی با او اظهار تمایل کرد اما شرط کرده میان او و معروف ملاقاتی و زیارتی نباشد که از معاشرت و دیدار کراهیت داشت.<sup>۶۴</sup> و با خرزی گوید: "یکی از خلفا خواست که زیارت بشرحافی در یابد، این سخن به گوش شیخ رسید فرمود: اگر خلیفه بعد از این مرا یاد کند دیگر در این شهر نباشم."<sup>۶۵</sup>

مناعت طبع و بلندی همت بشرحارث او را به مقام رضاسانیده بود و او معتقد بود که رضا فاضل تر از زهد است. فضیل عیاض می گوید که: "بشرحافی گفت رضا فاضل تر از زهد اندر دنیا از آن که راضی هیچ آرزو نکند بر منزلت خویش"<sup>۶۶</sup> و چون کسی توکلت علی الله می گفت بشر می گفت: بر خدا ی تو غمی گویی اگر بر خدا توکل درست کرده بودی بر آنچه خدا ی تعالی بر تو می راند راضی بودی.<sup>۶۷</sup>

مواظبت بر ورع بشرحافی را بر آن می داشت تا در جزئیات امور باریک بینی خاص داشته باشد و به همین جهت از ریا به شدت گریزان بود و چون سحرگاهان برای ادای فریضه به مسجد می رفت در صف آخر به نماز می ایستاد و هرگاه از او می پرسیدند که چرا چنین می کنی؟ می گفت: مطلوب بنزدیکی دلهاست نه نزدیکی تنها.<sup>۶۸</sup> و می گفت: "در محاسن دوشرکاست یکی شانه کردن برای مردمان بدوم به شولیده گذاشتن برای اظهار زهد"<sup>۶۹</sup>. او صدقه دادن را فاضل تر از حج و عمره غیر واجب می دانست و می گفت: صدقه از حج و عمره و جهاد فاضل تر است چه آن که قصد حج و عمره و جهاد کرد سواره عزم آن می کند و مردم او را می بینند در حالی که صدقه دهنده پنهانی اعطاء می کند و کسی جز خدا ی تعالی او را نمی بیند.<sup>۷۰</sup> اعجاب در سخن گفتن و حتی اعجاب در حال خاموشی را نیز مکروه می داشت و به ریا نسبت می داد و می گفت: چون سخن گفتن تو موجب اعجاب تو گردد خاموش باش و چون خاموشی تو منجر به اعجاب گردد سخن بگویی.<sup>۷۱</sup>

### تأثیر سخن او :

اعتماد بر حق تعالی و تسلط بر نفس و متخلق بودن بر اخلاق کریم از این مرد خدا انسانی و الا ساخته بود و سخنان او چون از دل برمی آمدلا جرم بردل

می نشست . نکته هایی که بر زبان می راند نکته هایی موثر و نافذ بود . بارقه کلام و آتش در وجود کسان می زد و احیاناً " به نثار جان منجر می شد . میبیدی می گوید: " بشر حافی گفت : در بازار بغداد می گذشتم یکی راهزنان تازیانه بزدند که آه نکرد آنکه او را به حبس بردند از پی وی رفتم پرسیدم که این زخم از بهر چه بود ؟ گفت : از آن که شیفته عشقم . گفتم : چرا زاری نکردی تا تخفیف کردند ؟ گفت : از آن که معشوقم به نظاره بود به مشاهده معشوق چنان مستغرق بودم که پروای زاریدن نداشتم . گفتم : و کردیدارت بر دیدار دوست مهین آمدی خود چون بودی ؟ نعره ای بزد و جان نثار این سخن کرد " ۷۲ . و غزالی نکته ای دیگر از تاثیر سخن او را این گونه نقل کرده است : " مردی دست در زنی زده بود و کار دی کشیده بود و هیچ کس زهره نمی داشت که نزدیک وی رفتی وزن فریاد می کرد . بشر حافی برا و بگذشت چنانکه کتفا و بر کتف وی با زآمد مرد بیفتاد و از هوش بشد و عرق از وی رفتن گرفت وزن خلاص یافت . وی را گفتند : ترا چه بود ؟ گفت ندانم مردی به من بگذشت و تن او به من با زآمد و مرا آهسته گفت : خدای می بیند که کجایی و چه می کنی . از هیبت این سخن از پای در افتادم " ۷۳

در خاتمه یادآور می شویم که کراماتی هم به وی نسبت داده اند .

اینک چند نمونه از سخنان حکمت آموز او را به عنوان حسن ختام نقل می کنیم .

\* اگر مردمان در عظمت خدای تعالی تفکر کنند عاصی نشوند . (ترجمه احیاء ، ج ۱۱۹۲/۸)

\* هر که به علم ریاست طلبد به دشمنی او در حضرت حق تعالی تقرب با ید نمود چه او در آسمان و زمین ممقوت باشد . (ترجمه احیاء ، ج ۲۲۱/۱)

\* تو که مل نباشی تا دشمن تو از نوایم نباشد . (تذکره الاولیاء ، ص ۱۳۵)

\* هر که از خدای دنیا خواهد درازی ایستادن خود می خواهد . (ترجمه احیاء ، ج ۵۲۴/۶)

\* ذکر خود کامل کن و طعمه خود را حلال دار . (ترجمه احیاء ، ج ۲۶۰/۶)

\* حلال اسراف نپذیرد . (تذکره الاولیاء ، ص ۱۳۱ و ترجمه رساله قشیریه ، ص ۳۳)



- ✱ ای قرایان سفر کنید تا پاک شوید که هر آب که بر جای بماند بگردد. (کیمیای سعادت، ج ۱/۴۵۸).
- ✱ صحبت کردن با بیدان ظن بخار دبه نیکان. (ترجمه رساله «قشیریه»، ص ۵۰۷).
- ✱ اندر بخیل نگریستن دل را سخت کند. (ترجمه رساله «قشیریه»، ص ۴۰۸).
- ✱ هر که خواهد که اندر دنیا عزیز باشد و اندر آخرت شریف گوازه چیز پرهیز:  
از مخلوقات حاجت مخواه  
کس را بدمگوی  
به مهمانی کس مرو  
(کشف المحجوب، ص ۱۳۱).



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## یادداشت ها :

- ۱- برای شرح احوال اوسه حلیه الاولیاء ۳۶۰/۸ - ۳۲۶ و ترجمه رساله قشیریه، ص ۳۲ و تاریخ بغداد، ج ۶۷/۷ - ۸۰ و شرح تعرف، ص ۲۰۹ و طبقات الصوفیه خواجه عبدالله انصاری / ۷۱ و طبقات الصوفیه ابو عبدالرحمن سلمی / ۳۹ - ۴۷ و اسرار التوحید / ۲۲ و ج ۶۹۲/۲ و تذکره الاولیاء عطار / ۱۲۸ کامل ابن اثیر ج ۵۲۹/۶ و کشف المحجوب / ۱۳۱ - ۱۳۰ و نفحات الانس / ۴۵ و طرائق الحقائق ج ۱۸۴/۲ و جستجو در تصوف ایران ج ۱۱۳/۱ و المستطرف فی کل فن مستظرف ج ۳۱۶/۱ و.....
- ۲- بگرد: به فتح بیه و کسر کاف و سکون راء قریه ای است در سه فرسخی مرو. معجم البلدان.
- ۳- ما برسام: به فتح بیه و سکون راء قریه ای است در چهار فرسخی مرو و آن را میم سام نیز می خوانند. معجم البلدان، در دایره المعارف اسلامی در ذیل مدخل "بشر" "ما برسام" آمده است.
- ۴- اصل وی از مرو بود از دیه کرد آواد. طبقات الصوفیه خواجه عبدالله انصاری، ص ۷۱.
- ۵- حلیه الاولیاء ج ۳۳۶/۸، تاریخ گزیده ص ۶۳۸، کشف الاسرار ج ۴۳۱/۱۰ و تذکره الاولیاء ص ۱۲۸، ترجمه رساله قشیریه ص ۳۲. مولف طرائق الحقائق علاوه بر مطلب بالا شیوه دیگری هم برای توبه او از کتاب منهاج الکرامه علامه حلی یاد کرده است. طرائق الحقائق ج ۱۸۴/۲.
- ۶- تاریخ بغداد ج ۷۰/۷ و کیمیای سعادت ج ۲۴۱/۲ و ترجمه احیاء علوم ج ۱۸۱/۱ و تذکره الاولیاء ص ۳۰.
- ۷- ترجمه احیاء علوم الدین ج ۵۴۹/۳.
- ۸- همان: ج ۱۰۲/۳.
- ۹- مصباح الهدایه ص ۲۵۵ و ترجمه احیاء علوم ج ۷۶/۳.

- ۱۰- ترجمه احیاء علوم الدین ج ۳/۵۴۹ و طرائق الحقائق ج ۲/۲۱۸.
- ۱۱- محمد معصوم شیرازی شرح احوال خواهران بشر را به نقل از ابن خلکان در کتاب خود نقل کرده است. طرائق الحقائق ج ۲/۲۱۸ و نیز تاریخ بغداد ج ۱۴/۴۳۶.
- ۱۲- کشف الاسرار ج ۲/۴۱۷ و تذکره الاولیاء ص ۱۳۶ و تاریخ بغداد ج ۱۴/۴۳۷.
- ۱۳- تاریخ بغداد ج ۷/۶۹.
- ۱۴- ترجمه رساله قشیریه ص ۳۳ و تاریخ بغداد ج ۷/۶۹.
- ۱۵- تاریخ بغداد ج ۱۱/۱۶۲.
- ۱۶- طبقات الصوفیه ابو عبدالرحمن سلمی ص ۲۵۲ و حلیه الاولیاء ج ۸/۳۵۶.
- ۱۷- تاریخ بغداد ج ۷/۷۰ و ترجمه احیاء علوم الدین ج ۳/۳۶ و ۶۴ و ج ۷/۶۳ و ۷۶۲.
- ۱۸- کیمیای سعادت، ج ۲/۵۵۴.
- ۱۹- تاریخ بغداد، ج ۱۰/۲۷۸.
- ۲۰- حلیه الاولیاء ج ۸/۳۴۱.
- ۲۱- تذکره الاولیاء ص ۱۳۱ و ترجمه احیاء علوم الدین ج ۳/۵۶۰ و ج ۵/۲۶۷ و کیمیای سعادت ج ۲/۵۳.
- ۲۲- ترجمه رساله قشیریه ص ۳۳ و تذکره الاولیاء ص ۱۳۰ و تاریخ بغداد ج ۷/۷۳.
- ۲۳- طبقات الصوفیه سلمی ص ۲۲۸.
- ۲۴- مرصاد العباد، ص ۶۷۴.
- ۲۵- ترجمه رساله قشیریه ص ۷۱۷ و ترجمه احیاء علوم الدین ج ۸/۱۴۲۸ و کشف الاسرار ج ۸/۳۱۴ و کیمیای سعادت ج ۲/۶۳۵.
- ۲۶- کیمیای سعادت ج ۲/۵۹۲ و نیز ترجمه احیاء علوم الدین ج ۸/۸۶۶.
- ۲۷- شرح تعرف، ج ۱/۲۱۰.
- ۲۸- ترجمه رساله قشیریه، ص ۷۲۱.

- ۲۹- حلیه الاولیاء ج ۳۳۶/۸ و ترجمه رساله قشیریه ص ۳۳ و ترجمه احیاء علوم الدین ج ۷۶/۳.
- ۳۰- کیمیای سعادت ج ۳۰۶/۱ و ترجمه احیاء علوم الدین ج ۷۵/۲ .
- ۳۱- طبقات الصوفیه سلمی ص ۴۰ و تاریخ بغداد ج ۷۲/۷ .
- ۳۲- تاریخ بغداد ج ۶۷/۷ .
- ۳۳- تاریخ بغداد ج ۷۳/۷ .
- ۳۴- همان : ج ۲۰۸/۱۳ .
- ۳۵- شرح تعرف ج ۲۰۹/۱ .
- ۳۶- شرح تعرف ج ۱۲۲/۱ و خلاصه شرح تعرف ص ۳۸ و اوراد الاحباب ص ۱۴ .
- ۳۷- طبقات الصوفیه خواجه عبدالله انصاری ص ۷۱ .
- ۳۸- ترجمه رساله قشیریه ص ۳۲ و تذکره الاولیاء ص ۱۳۳ .
- ۳۹- کیمیای سعادت ج ۲۶۷/۲ و نیز ترجمه احیاء علوم الدین ج ۲۶۷/۵ .
- ۴۰- تذکره الاولیاء ص ۱۳۱ و نیز کیمیای سعادت ج ۳۷۳/۱ و ترجمه احیاء علوم الدین ج ۲۸۵/۳ و ۳۲۹ .
- ۴۱- ترجمه رساله قشیریه ص ۱۶۸ و تذکره الاولیاء ص ۱۳۴ .
- ۴۲- ترجمه رساله قشیریه ص ۱۷۰ .
- ۴۳- کشف الاسرار ج ۴۸۱/۱ و نیز ترجمه رساله قشیریه ص ۱۹۳ و ۵۲۴ و ترجمه احیاء علوم الدین ج ۱۳۵۲/۸ و طبقات سلمی ص ۴۶ .
- ۴۴- کیمیای سعادت ج ۱۷۵/۲ و نیز ترجمه احیاء علوم الدین ج ۷۰۹/۶ .
- ۴۵- طبقات سلمی ص ۴۷ و کیمیای سعادت ج ۴۳۳/۲ و ترجمه احیاء علوم الدین ج ۵۸۴/۷ و تذکره الاولیاء ص ۱۳۱ .
- ۴۶- تذکره الاولیاء ص ۱۳۲ .
- ۴۷- حلیه الاولیاء ج ۳۴۰/۸ .
- ۴۸- اوراد الاحباب ص ۳۳۶ .
- ۴۹- همان : ص ۱۵۰ .
- ۵۰- کیمیای سعادت ج ۳۱۲/۲ و نیز ترجمه احیاء علوم الدین ج ۱۱۳۳/۶ .

- ۵۱۔ حلیہ الاولیاء ج ۳۲۷/۸ و ترجمہ احیاء علوم الدین ج ۵۷۶/۶ .
- ۵۲۔ اوراد الاحباب ص ۳۳۶ و نیز ترجمہ احیاء علوم الدین ج ۱۱۳۴/۶ .
- ۵۳۔ ترجمہ رسالہ قشیریہ ص ۷۰۶ و تذکرہ الاولیاء ص ۱۳۳ و  
کشف الاسرار ج ۷۱۷/۱ و ج ۵۲۴/۶ و ج ۵۰۱/۸ .
- ۵۴۔ ترجمہ رسالہ قشیریہ ص ۴۱۶ .
- ۵۵۔ ترجمہ رسالہ قشیریہ ص ۲۱۵ .
- ۵۶۔ همان : ص ۳۳ .
- ۵۷۔ طبقات الصوفیہ سلمی ص ۴۵ و نیز ترجمہ رسالہ قشیریہ ص ۳۳ .
- ۵۸۔ اوراد الاحباب ص ۱۳۸ .
- ۵۹۔ ترجمہ احیاء علوم الدین ج ۳۸۸/۳ .
- ۶۰۔ تذکرہ الاولیاء ص ۱۳۴ و نیز ترجمہ رسالہ قشیریہ ص ۱۷۹ .
- ۶۱۔ ترجمہ احیاء علوم الدین ج ۹۹۵/۸ .
- ۶۲۔ تذکرہ الاولیاء ص ۱۳۴ و ترجمہ رسالہ قشیریہ ص ۳۳ .
- ۶۳۔ ترجمہ احیاء علوم الدین ج ۸۰۰/۷ .
- ۶۴۔ همان : ج ۵۶۰/۳ .
- ۶۵۔ اوراد الاحباب ص ۱۱۶ .
- ۶۶۔ ترجمہ رسالہ قشیریہ ص ۲۹۹ و نیز مباح الہدایہ ص ۴۰۲ و  
طرائق الحقائق ج ۱۹۱/۲ .
- ۶۷۔ تذکرہ الاولیاء ص ۱۳۵ و ترجمہ رسالہ قشیریہ ص ۲۴۷ .
- ۶۸۔ ترجمہ احیاء علوم الدین ج ۱۰۶/۱ .
- ۶۹۔ همان : ج ۴۰۰/۱ .
- ۷۰۔ حلیہ الاولیاء ج ۳۳۹/۸ .
- ۷۱۔ تذکرہ الاولیاء ص ۱۳۵ و ترجمہ رسالہ قشیریہ ص ۱۸۴ .
- ۷۲۔ کشف الاسرار ج ۴۲۳/۱ و نیز کیمیای سعادت ج ۶۰۹/۲ و ترجمہ احیاء  
علوم الدین ج ۹۷۰/۸ .
- ۷۳۔ کیمیای سعادت ج ۵۱۹/۱ و نیز ترجمہ احیاء علوم الدین ج ۹۷۷/۴ .